

طنین وطن در اشعار آنا آخمتووا

بررسی و تحلیل منظومه «رکوییم»^۱

مرضیه یحیی پور*

زینب صادقی سهل‌آباد**، جان‌اله کریمی مطهر***

چکیده

آنا آخمتووا، شاعر سده بیستم روسیه، در اشعار خود به جلوه‌های مختلف وطن و پایداری پرداخته است. وضعیت اجتماعی دوره حیات شاعر در روسیه از عوامل تأثیرگذار در آثار و زندگی‌اش بود که در اشعارش بازتاب ویژه‌ای داشته است. در اشعار آخمتووا، تاریخ روسیه در دوره حکومت استالین منعکس و طنین وطن از مضمون‌های خاص اشعار او شده است؛ به طوری که، بدون وطن، عشق، خانواده، و زندگی برای او معنا نداشت. سرنوشت غم‌انگیز او با سرنوشت تلخ کشورش در دوران «حکومت وحشت» استالین پیوند خورده بود. در آثار او، انعکاس زندگی پرمشقت و پر فراز و نشیب وی، به عنوان یک زن، آشکارا قابل مشاهده است. در این مقاله منظومه «رکوییم» (Requiem)، یکی از مشهورترین آثار شاعر، بررسی شده است. در این منظومه عناصر شعر حماسی و تغزلی با یکدیگر ادغام شده‌اند؛ درحالی که بازتاب سیمای زنانه شاعر نیز آشکارا دیده می‌شود؛ و حماسه با بار عاطفی‌ای که شاعر به پشتوانه روح زنانه خود به حوادث حماسی بخشیده است، به سبکی خاص و نو در ادبیات روسیه تبدیل شده است. حماسه در اشعار او با رنج و تنهایی، اما با مقاومت و امید، درهم آمیخته است.

* استاد گروه زبان و ادبیات روسی، دانشکده زبان‌ها و ادبیات خارجی دانشگاه تهران (نویسنده مسئول)

myahya@ut.ac.ir

** عضو هیئت علمی دانشکده ادبیات دانشگاه الزهراء (س) zhsadeghi@yahoo.com

*** استاد گروه زبان و ادبیات روسی، دانشکده زبان‌ها و ادبیات خارجی دانشگاه تهران jkarimi@ut.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۱۱/۲۹، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۳/۲

کلیدواژه‌ها: ادبیات پایداری، آنا آخماتووا، زن، وطن، «رکوییم».

۱. مقدمه

جنگ، وطن‌پرستی، آزادی‌خواهی، سوگواری و ... از مفاهیم بنیادین پایداری و مقاومت در فرهنگ ملت‌ها محسوب می‌شود. اشعار جنگ عموماً به نوعی سبک ادبی اطلاق می‌گردد که، به‌هنگام فشارهای روحی ناشی از استبداد نیروهای خارجی یا عوامل داخلی، ایجاد می‌گردد و اصولاً ادبیات پایداری به مدد الهام نویسنده از احساسات و آرمان‌هایی که شخصاً با آن‌ها درگیر بوده یا شاهد آن بوده است ماهیت می‌یابد.

شعر در دوران استبدادزده روسیه وسیله‌ای بود برای بیان آلام و رنج‌ها. هرچند بسیاری از قریحه‌های متعالی در دوران استالینی، نشکفته، پژمرده شدند یا با تبعید و مهاجرت مهجور ماندند، با وجود این، در حوزه شعر وطن‌پرستانه روسیه، چهره‌های شفاف و برجسته‌ای حضور دارند که زنان نیز در این میان بی‌سهم نبوده‌اند و هم‌دوش مردان قلم به‌دست گرفته و عاشقانه برای سرزمینشان سروده‌اند؛ زانی مانند مارینا تسوه‌تایوا (Марина Цветаева)، اولگا برگولتس (Ольга Бергольц) و ... اما یکی از این زنان، که برای مردم روسیه به اسطوره‌ای جاودان تبدیل شده است، آنا آخماتووا (Анна Ахматова) است.

شاید بتوان گفت که در هر جامعه، در موقعیت‌های حساس، استعداد افراد بیش از هر زمان دیگری به‌فعلیت درمی‌آید و ظرفیت‌های آنان بیش از هر زمان دیگری به‌کار گرفته می‌شود. در دوران جنگ نیز، هیچ جامعه‌ای سکون و یأس آلودگی را بر نمی‌تابد و زنان هم از این قلمرو خارج نیستند. اندیشه‌های حساس آن‌ها، هنگامی که برای وطن خویش احساس خطر کنند و عقاید و باورهای خود را در معرض تاراج و نابودی ببینند، به‌مثابه ابزار و سلاحی بازدارنده رخ نموده، با بیان اعتراض، مقابله، و پایداری، موجبات مقاومت و پایداری را فراهم می‌آورند. روح‌های حساس و سینه‌های آتش‌افروز آنان، با به‌کاربردن زیباترین تعبیرات و فاخرترین واژه‌ها، حساسیت خود را در برابر ارزش‌های معنوی انسان می‌نمایند و سلامت روحی جامعه را تقویت می‌نمایند.

در سراسر نوشته‌های آنا آخماتووا، ظرافت روح، لطافت ذوق، و رقت احساس او متجلی است. او با بیان زیبایی‌ها و لطایفی که شاید، در هنگام جنگ، از دیدگاه مردان پنهان می‌نمود، ادب سوگواری و مرثیه را در جامعه خویش رونق بخشید و چهره برجسته این نوع ادب در روسیه گردید.

جلوه‌های پایداری در اشعار شاعران، به تناسب جریان‌های مختلف و اندیشه‌های شاعر در هر دوره، رنگی خاص به خود می‌گیرند، ولیکن تموج عاطفی به‌واسطهٔ جنسیت شاعر، در شعر آخمتووا، چشم‌گیرترین و متمایزترین نوع شعر پایداری را در ادبیات روسیه ایجاد نموده است. آخمتووا به پشتوانهٔ روح زنانه و لطیف خود و تجربیات شخصی خویش در جنگ‌های میهنی، از سویی، با تلطیف واژگان و کاربرد کلمات لطیف زنانه و، از سویی دیگر، با تحکم و صلابت یک انسان معترض به استبداد، سبکی خاص و نو را در ادبیات روسیه آفریده است. حماسهٔ او بیان‌گر روح زنانه و دردمند اوست؛ گویی شاعر، از یک‌سو، شهرزادی است که قصهٔ حوادث ظالمانهٔ عصر خویش را بازمی‌گوید و، از سوی دیگر، چون شاعری دردآشنا با بی‌پروایی سلاح قلم را به‌دست گرفته و با لحنی قاطع و پرصلابت از جنگ، اسارت، و اعدام می‌سراید و علیه استبداد عصر خویش طغیان می‌کند و فرهنگ پایداری و مقاومت را در میان ملت و هم‌عصرانش ترویج می‌دهد.

آنا آخمتووا مصداق و نمونهٔ آن دست از شاعرانی است که پایداری در آثارشان نمود و جلوهٔ خاصی یافته است. در دوران استالین، اعدام و حبس خطری فراگیر بود. زندگی فردی و اجتماعی آخمتووا نیز حکایت از آن دارد که دوستان و نزدیکان او هم از این خطر در امان نبودند و شاعر از درد و رنجی که سیل عظیم مردم را دربر گرفته بود بیگانه نبود و آن را کاملاً لمس می‌نمود (تیرباران شدن نیکالای گومیلیوف (Николай Гумилёв)، همسر اول شاعر، تبعید و حکم اعدام فرزند، حبس همسر سوم، اخراج از اتحادیهٔ نویسندگان به‌علت سرودن شعرهای میهنی و...). عمدهٔ اشعار آخمتووا در حوزهٔ ادب سوگ و مرثیه قرار می‌گیرند. شاید به‌واسطهٔ جنسیت شاعر است که وی، در اشعار خود، غالباً به طرح سوگواری در باب روزها و عزیزان ازدست‌رفته و زندگی گذشته می‌پردازد و مرثیهٔ سرنوشت تاریک ملت خود را می‌سراید.

این نوشتار به بررسی آثار حماسی آخمتووا و عناصر پایداری و مقاومت در آنها می‌پردازد؛ البته قسمت عمدهٔ آن به منظومهٔ «رکویم / سرود سوگواری» ("Реквием") اختصاص یافته است، که به‌صورت روایی، درد و رنج ملت روسیه را در دوران «حکومت وحشت» در روسیه شرح می‌دهد. در این بررسی به نمادهای پایداری و مقاومت در اشعار او اشاره می‌شود؛ نمادها و مظاهری که بیان‌کنندهٔ روحی سرشار از عشق به وطن و هم‌وطن است و در آنها جنگ کلمه‌ای است که با سه حرف خود دنیایی از خون، درد، حزن، و تنهایی را به همراه می‌آورد.

آخمتووا، در منظومه «رکوییم»، رسالت خود را، به‌عنوان شاعر شاهدِ حوادثِ دوران «ترور بزرگ»، به کمال رسانده است. منظومه از قطعات مختلف (پیش‌گفتارها، تقدیم‌نامه، و مؤخره‌ها)، که در طی پنج سال سروده شده‌اند، تشکیل یافته است و مرثیه‌ای است برای «روسیه معصوم» و خاطرات هزاران هزار مادر که رنجی بی‌انتهای متحمل و دچار سرنوشت هولناکی شدند و، در سکوت و اندوه خود، گریستند. اولین نسخه منظومه در خارج از کشور، بدون اجازه شاعر، به چاپ رسید، که ب. زایتسف (Зайцев) شرحی بر آن در روزنامه *اندیشه روسی* نگاشت و «رکوییم» را اثر بانوی ظریفی خواند که ناچار شده بود رنج‌ها و مصایب آوارگی را در آن «روزهای نفرین‌شده» متحمل شود؛ بانویی که زمانی «دوشیزه‌های شاداب و بذله‌گو» بود (استراخووا، ۲۰۰۲: ۸۶).

ماندلشتام (Мандельштам) در سال ۱۹۱۶، در مقاله‌ای که در آن زمان به چاپ نرسید، درباره آخمتووا می‌نویسد: «شعر او به‌زودی یکی از نمادهای روسیه کبیر خواهد شد»^۲ (اسمیرنوا، ۲۰۰۱: ۳۸۱).

۲. معرفی شاعر

آنا آخمتووا در ژوئن ۱۸۸۹ در حوالی اودسا (بالشوی فانتان/ فواره بزرگ) به دنیا آمد. یک‌ساله بود که خانواده‌اش به تسارسکویه سیلو، در نزدیکی پترزبورگ، نقل مکان کردند. اولین شعر خود را در یازده‌سالگی سرود. شعر برای او نه از پوشکین (Пушкин) و لرمانتف (Лермонтов) (به‌تعبیری خورشید و ماه ادب روسیه)، که از درژاوبین (Державин) و نکراسوف (Некрасов) با زمزمه‌های مادرش آغاز شد. در سال ۱۹۰۷، دبیرستان را به پایان برد و وارد دانشکده حقوق کیف شد، اما از ادامه تحصیل در آن‌جا منصرف گردید. در سال ۱۹۱۰ با نیکالای گومیلیوف شاعر ازدواج کرد و به دانشکده تاریخ و ادبیات راه یافت. او تحت تأثیر ایناکییتی آنسکی (Аненский) شاعر قرار گرفت و، در آن زمان که دوره سمبولیسم به سر آمده بود، به همراه همسرش و چهار شاعر مشهور دیگر، از جمله ماندلشتام، مکتب آکمه‌ایسم (Acmeism) را در روسیه پایه‌گذاری کرد. بازتاب این مکتب در اشعار او تأثیر زیبا و ماندگاری به‌جای گذاشته، به‌طوری که شعر او را در میان معاصرانش ممتاز گردانیده است. در سال ۱۹۱۲، اولین مجموعه شعر او *شامگاه* ("Вечер") به چاپ رسید. در همان سال تنها فرزند او، لف (Лев)، به دنیا آمد. دو سال بعد، دومین مجموعه او، *تسبیح* (Четки)، به طبع رسید و، پس از آن، کتاب‌های *دسته پرنندگان سپید*

(*Белая стая*) و *بارهنگ* (*Подорожник*) را به چاپ رساند. با آغاز جنگ میهنی، به ناچار حدود چهار سال در تاشکند زندگی کرد؛ آن گاه، به لنینگراد بازگشت و «منظومه بدون قهرمان» (*"Поэма без героя"*) را به اتمام رساند. در سال ۱۹۶۴، برای دریافت جایزه بین‌المللی اتناتئورمینا به ایتالیا سفر کرد و از آن جا به انگلستان رفت و دکترای افتخاری از دانشگاه آکسفورد دریافت کرد. در پاییز ۱۹۶۵، دچار حمله قلبی شد و در حدود یک سال بعد درگذشت. سرنوشت آخمتووا، پس از گذشت چندین دهه، هنوز هم غم‌انگیز است. در سال ۱۹۲۱، همسر او نیکالای گومیلیوف شاعر را به جرم ضد انقلاب بودن تیرباران کردند و، در سال ۱۹۳۵، پسرشان لف با اتهامی ساختگی دست‌گیر و روانه اردوگاه شد. در سال ۱۹۴۹، لف مجدداً دست‌گیر و به اعدام محکوم شد، اما حکم اعدام به تبعید و کار اجباری تقلیل یافت.

آخمتووا، در سال ۱۹۴۶، به علت سرودن اشعار میهنی، از شورای نویسندگان روسیه اخراج شد. سال‌ها انتشار یا حتی خواندن اشعار او ممنوع بود و مردم روسیه حتی از زنده بودن یا نبودن او اطلاع نداشتند. بسیاری گمان می‌کردند که او نیز مانند سایر شاعران و نویسندگان آن دوره کشته شده است؛ اما، وقتی در سال ۱۹۶۴ به او اعاده حیثیت شد و مجدداً اشعارش به طبع رسید، در نزد مردم روسیه نماد انسانیت و شهامت گردید و راوی حوادث دوران خفقان استالینی شناخته شد و به دفاع از شاعران و نویسندگان جوان پرداخت. هنگامی که شاعر جوان ایوزف برودسکی (*Иосиф Бродский*) محاکمه شد، تقاضای آزادی او را نوشت و چنین سرود:

دیگر برای خود نیست که می‌گیریم

اما کاش بر این زمین نمی‌دیدم

داغ زرین شکست را

بر پیشانی‌ای که هنوز چین نخورده است

(آخمتووا، ۲۰۰۹: ۲۸۶)

اشعار آخمتووا را می‌توان به دو دوره تقسیم کرد: اشعار پیش از سال ۱۹۱۴؛ و پس از آن. دوره اول اشعارش، در فرهنگ عامه روسی، اشعار زنانه محسوب می‌شوند که عموماً به دنیای تأثرات عاشقانه و عشق تراژیک و ناکام زنان محدود می‌شوند. عشق تراژیک موضوع غالب اشعار این دوره‌اند که، علی‌رغم موضوع یکسان و مشابه آن‌ها، آخمتووا با قریحه و ذوق هنری خود به آن‌ها تنوع و تحول می‌بخشید. اما پس از سال ۱۹۱۴، وطن و جنگ

مضمون کلی آثار او بود و سیمای روسیه یکی از مسائل اساسی و بنیادی این آثار شد. طنین کلمه وطن در آثار او به حدی بود که سربازان اشعار او را در نبردها زمزمه می‌کردند و مردم، در هنگام محاصره هولناک در پناهگاه‌ها، برای تسلی خود می‌خواندند یا خود شاعر آن‌ها را برای مجروحان جنگی در بیمارستان‌ها قرائت می‌کرد (همان: ۹).

۳. بررسی موضوع وطن و وطن‌پرستی در اشعار آخمتووا

اصولاً، در ادبیات هر ملتی، موضوع وطن در بحران‌های جنگ و انقلاب به صورت جدی‌تری مطرح می‌گردد. در ادبیات روسیه نیز این موضوع در اوایل سده بیستم به صورت مبرم شکل گرفت. روسیه، در این اشعار، معادل مادر، سرزمین مادری، زمین و حتی همسر است. کنستانتین ماچولسکی (Мачулский) درباره اشعار آخمتووا اعتقاد دارد که «در اشعار او سیمای وطن شکل یافته است و از آن‌ها هم مهمه‌گرکننده جنگ به گوش می‌رسد و هم زمزمه نیایش» (استراخووا، ۲۰۰۲: ۹۷). سایر منتقدان روس نیز او را شاعری واقعی قلمداد کرده‌اند و شدت تأثرات انسانی را در آثار او بی‌سابقه دانسته‌اند (همان: ۹۸). اسمالیاکووا (Смолякова) درباره موضوع وطن در اشعار آخمتووا چنین می‌نویسد:

در اشعار آخمتووا، موضوع آزادی درونی به طور چشم‌گیری قابل مشاهده است. انسانی که، صرف‌نظر از فشارهای اجتماع، همواره به عقاید خود پای‌بند بود و، علی‌رغم نامایماتی که در مسیر زندگی‌اش بود، جهان‌بینی خود را تغییر نداد ... موضوع وطن‌پرستی در اشعار آنا آندریونا آخمتووا با مفاهیم رنج، تنهایی، و دردهای درونی درآمیخته است (اسمالیاکووا، ۲۰۰۶: ۱۳).

آخمتووا از همان ابتدا انقلاب اکتبر را نپذیرفت و همواره بر عقیده خود باقی ماند. بسیاری از نزدیکان و دوستان او به خارج مهاجرت و جلای وطن کردند؛ اما آخمتووا انتخاب خود را کرده بود و هرگز حاضر به ترک میهن خود نشد؛ وطن روح و جان او بود و با وطن بود که عشق، شعر، زندگی، و فرزند برایش شکل می‌گرفت و بدون آن هیچ چیز برای او معنا و ماهیت نداشت؛ به همین دلیل، عشق به میهن در اشعار او بیش‌ترین تجلی را دارد. او، که بدون روسیه و دور از آن نمی‌توانست زندگی کند، در سال ۱۹۱۷، در شعر «در من صدایی بود ...» چنین می‌سراید:

در من صدایی بود، تسلی‌بخش
که مرا می‌گفت: به کنارم بیا

و رها کن سرزمین گنه‌کار و سوت و کورت را
تغسیل خواهم کرد دستان را ز خون
و از قلبت برون خواهم کرد شرم سیه را
و به نام تازه‌ای مستور خواهم کرد
این درد و رنج و هم‌انگیز را.
اما آسوده و فارغ
خاموش کردم این آوا را به دستان خویش
تباه نخواهد شد روح آزرده‌ام
زین کلام ناشایست

(آخمتووا، ۲۰۰۹: ۱۲۲)

وطن‌پرستی از مظاهر پایداری در این شعر محسوب می‌شود که با غم و اندوه بر پیکره آن تزریق شده و رنگی حزن‌آلود به آن بخشیده است. شخصیت شعر کلام ناخوشایند و صدای اغواکننده‌ای را می‌شنود که به او تلقین می‌کند تا روسیه را در «خون» و «گناه» رها کند، اما او این صدا را در خود خاموش می‌کند. راگاور (Роговер) معتقد است که احساس مقدس پیوند با وطن در این شعر منعکس شده است (راگاور، ۲۰۰۸: ۲۱۵). و در جایی دیگر می‌گوید: «آخمتووا صدایی را به‌خاطر می‌آورد که تسلی‌بخش است، صدایی که فرامی‌خواند، امیدبخش و اطمینان‌بخش است. این صدا، با فریب و اغوا، زندگی آرام و سعادت‌مندانه دیگری را در سرزمینی دیگر وعده می‌دهد. «صدا» اغوای ابلیس را تداعی می‌کند که به آزمایش فرامی‌خواند و دلایل محکمی را ارائه می‌دهد، روسیه را سرزمین «سوت و کور و گنه‌کار» معرفی می‌نماید، قصد شستن «خون ریخته‌شده بر دستان» را دارد و، اگر شخصیت شعر از رهاکردن وطن خود شرمگین و ناراحت است، وعده یاری می‌دهد که از «قلب شرم سیه را برون خواهد کرد». در هنر روسیه، موضوع اغواگری بارها مورد توجه قرار گرفته است و آخمتووا نیز از آن استفاده کرده است. «صدا» به قهرمان او شکست، درد، و رنج را گوشزد می‌کند. نوید پاک‌کردن همه گذشته‌ها و وعده پوشاندن همه تلخی‌های گذشته را با نامی جدید می‌دهد. اما واکنش نویسنده در برابر این اغوا چیست؟ پاسخ او در قسمت دوم شعر، که با فاصله‌ای از قسمت اول تفکیک شده است، آشکارا و برنده ذکر شده است. نویسنده پاسخ خود را به‌صورت قاطع با «اما» آغاز می‌کند که بیان‌گر نوعی تضاد دوگانه در اندیشه است. شخصیت شعر نمی‌خواهد این کلام اهریمنی را بشنود. او این کلام را «ناشایست» می‌نامد و نمی‌خواهد روح آزردۀ خود را با این وسوسه تباه کند»

(راگاور، ۲۰۰۰: ۲۱۰-۲۱۱). این شعر کوتاه، اما پرمتناهیست و مضمون آن وفاداری به وطن و ایمان به روسیه در روزهای بحرانی را بیان می‌کند.

در هنگام جنگ‌های بزرگ میهنی، موضوع وطن، فرهنگ، و تاریخ آن به‌شکلی گسترده از موضوع‌های اساسی اشعار آخمتووا شد. آخمتووا، در شعری دیگر، مهاجرت و واگذاشتن وطن و سرزمینش را به بیگانه طرد می‌کند و آن را قبیح می‌شمارد. وی، در این شعر، مهاجران را آوارگانی خطاب می‌کند که در ظلمت قدم گذارده‌اند:

آوارگانی که در سرزمین بیگانه تنها مانده‌اند و از قطار هم‌نسلان خود، که تاریخ روسیه را می‌سازند، جدا افتاده‌اند. آن‌ها در «روز حساب» محکوم به فنا و فراموشی شده‌اند و زندگی دنیوی‌شان نیز تلخ و به‌سان «گنداب» است (همان: ۶۲).

منظور از این آوارگان، ادیبان و فیلسوفانی هستند که در سال ۱۹۲۲ با برجسب عناصر دشمن، از روسیه مهاجرت کرده بودند. شخصیت شعر ماندن و مقاومت را، به قیمت ایثار و تباه‌کردن جوانی، برتر می‌داند. تداعی مرگ، یادآوری عظمت بربادرفته، وطن‌پرستی، تحقیر دشمن، و غیرت ملی از نمادهای پایداری در این شعر حماسی هستند.

در شعرهای وطن‌پرستانه آخمتووا، پیروی از دو نوع گرایش به‌چشم می‌خورد که در اشعار سال‌های پس از انقلاب نیز نمود یافته‌اند: درک وقایع به‌مانند تراژدی، که دلاوری و قهرمانی و اندیشه متعالی معاصران را می‌طلبد، و تلاش برای بیان عشق به وطن به‌شکلی ساده و واقعی (همان: ۶۲).

در شعر «من نه آنم که جلای وطن کند...» نیز حماسه با نوعی عشق غمناک نسبت به وطن تلفیق یافته است و شاعر، درعین حال که به هویت ملی خود می‌بالد و با لحنی راسخ و حماسی از آن یاد می‌کند، به‌دلیل مشقت‌های فراوانی که در وطن دیده، مرثیه جوانی تباه‌شده و روزگار بربادرفته گذشته را نیز با اندوهی ژرف و بی‌پایان و با لحنی سوزناک می‌سراید و، با تلفیق این دو لحن، آوایی تازه و دل‌نشین می‌آفریند:

من نه آنم که جلای وطن کند
و به گرگ‌های گرسنه بسپارد تا بدرند سرزمینش را
و به تملق فاحش اجنبی دل نخواهم بست
و ترانه‌ام را به آن‌ها نخواهم فروخت.
دل می‌سوزانم همواره بر مهاجران،
به‌سان زندانیان و محتضران.

ای آواره، راه تو بس تاریک است
و بوی نان بیگانه به سان گندابی است.
اما این جا در شراره آتش
پس مانده جوانی تباه می شود،
لیک ما به یک ضربه ز پای نمی نشینیم.
ما به روز حساب ایمان داریم
و لحظه هایمان تبرئه خواهد شد...
لیک، در جهان، بی اشک تر ز ما
و سربلندتر و ساده تر ز ما کس نیست.

(استراخووا، ۲۰۰۲: ۳۲).

صدای آخمتووا، که به سان آوایی از پس قرون به سختی شنیده می شود، بیان گر عشق او به وطن و هم وطنانش است و، از این که در بحرانی ترین دوره زندگی می کرده است، تأسف نمی خورد: «من دست از سرودن بر نمی دارم. سرودن خط ارتباط من با زمان و زندگانی جدید ملتم است. وقتی من می نویسم، آن وزن هایی را که در تاریخ قهرمانی کشورم طنین افکنده زندگی می کنم. من خوشحالم که در این سالها زیستم و دقایقی را شاهد بودم که پیش از آن اتفاق نیفتاده بود» (آگناسوا، ۱۹۹۸: ۱۶۸).

۴. بررسی قطعات منظومه «رکوییم» آخمتووا

۱,۴ رکوییم / سرود سوگواری

منظومه «رکوییم» یکی از بهترین آثاری است که به سرنوشت ملت روسیه در دوران دولت توتالیتاریستی می پردازد. کلمه رکوییم در مسیحیت به نوعی مراسم و موسیقی مذهبی اطلاق می شود که برای آرامش روح متوفی اجرا می شود و می توان آن را تقریباً معادل مرثیه و سوگواری و یا سرود عزا تلقی کرد (اوژیگوف، ۲۰۰۱: ۶۷۵). این منظومه نقطه اوج آثار آخمتووا محسوب می شود و ترکیبی از قطعات حماسی و تغزلی است که به صورت روایی درد و رنج زنی را که پسر خود را ازدست داده است ترسیم می کند. زنی که نماینده تمام مادران جهان است و پسری که در بند است، اصولاً، می توانند نماینده تمام کسانی که در دهه ۳۰ سده بیستم در زندان های لنینگراد گرفتار بودند باشند.

«رکوییم / سرود سوگواری» به ترتیب از یک اپیگراف، «به جای پیش گفتار» («Вместо

(«Вступление») (1957)، «تقدیم‌نامه» («Посвящение») (1940)، «سرآغاز» («Вступление») (1935-1939)، شش قطعه در سال‌های 1938-1939، «حکم» («Приговор») (1939)، «به مرگ» («К смерти») (1939-1940)، «تصلیب» («Распятие») در دو قسمت (1938 و 1940)، و «مؤخره» («Эпилог») (1940) تشکیل شده است.

۲,۴ به جای پیش گفتار

در مورد چگونگی پیدایش بن‌مایه منظومه، شاعر خود در «به جای پیش گفتار» به زبان نثر می‌نویسد: «در سال‌های وحشتناک حکومت یژوف^۳، مدت هفده ماه در میان صفوف ملاقات زندانیان لنین‌گرا به سر می‌بردم. یکبار فردی مرا شناخت. آن‌گاه، زنی که پشت سر من ایستاده بود، و البته هیچ‌گاه نام مرا نشنیده بود، از آن حالت سرگستگی و کرختی، که همه بدان دچار شده بودیم، در آمد و در گوش من نجوا کرد (در آن‌جا همه در گوشی صحبت می‌کردند): می‌توانی این‌ها را شرح دهی؟ و من گفتم: می‌توانم. آن‌گاه چیزی شبیه لبخند بر چیزی که زمانی صورتش بود، لغزید» (آخمتووا، ۲۰۰۹: ۳۵۹-۳۶۰). در این قسمت، به مکان و زمان حادثه اشاره شده است: لنین‌گرا، سال‌های حکومت یژوف.

لف گومیلوف، تنها فرزند آخمتووا، بین سال‌های ۱۹۳۵ تا ۱۹۴۵ سه بار با اتهامات ساختگی دست‌گیر شد. آخرین بار محکوم به اعدام شد، اما این حکم به تبعید تقلیل یافت. اتهام لَف هیچ‌گاه ثابت نشد و تنها در سال ۱۹۷۵ اعاده حیثیت شد. دست‌گیری او نوعی انتقام بود از پدر شاعرش که با عنوان ضد انقلابی تیرباران شده بود و مادرش که هرگز با انقلاب همراه نشد و اشعاری می‌سرود که به مذاق حکومت خوش نمی‌آمد. مارینا تسویتایوا تراژدی سرنوشت پسر شاعران بزرگ روسیه را در سال ۱۹۱۶، زمانی که لَف فقط چهار سال داشت، چنین پیش‌بینی کرده بود:

نام کودک: لَف، / مادر: آنا. / خشم به‌نام اوست / و خاموشی به‌نام مادرش ... / شیر کوچک
حنایی^۴ / با چشمان سبز، / میراث هولناکی برای تو گذارده‌اند! / اقیانوس شمالی و جنوبی / و
رشته مروارید تسییح سیاه - در دستان توست! (استراخووا، ۲۰۰۲: ۸۴).

بسیاری از معاصران آخمتووا، که این منظومه را از زبان خود او شنیده بودند، بر «ملی‌بودن» مضمون آن اتفاق نظر داشتند. آخمتووا خود در خاطراتش چنین می‌نویسد: «رکوییم^۵ را خواندم. عکس‌العمل همه تقریباً مشابه بود. چنین کلمه‌ای (ملی‌بودن) را درباره اشعارم هیچ‌گاه نشنیده بودم. افراد مختلف همین را می‌گفتند. ۱۳ دسامبر ۱۹۶۲» (همان:

۸۷). آخمتووا، پس از خواندن منظومه در جمع معدودی از دوستانش، به علت فضای سیاسی حاکم بر جامعه، آن را سوزاند. در سال ۱۹۶۳، یک نسخه دست‌نویس از آن به خارج راه یافت و در آن‌جا به طبع رسید (چاپ مونیخ ۱۹۶۳). با وجود این، منظومه تا سال ۱۹۸۷ اجازه چاپ در روسیه را نیافت و اولین بار در شماره سوم مجله اکتبر و پس از آن در شماره ششم نوا به طبع رسید (همان).

۳.۴ تقدیم‌نامه

آخمتووا در «تقدیم‌نامه» منظومه، به اوج تراژدی و اندوه وطن خود اشاره می‌کند و در آن کل جهان به سان زندانی تلقی می‌شود که در آن هر صدایی تداعی‌گر صدای به‌هم‌خوردن کلیدهای زندان و گام‌های زندانبان است:

کوه در برابر اندوه کوه خم می‌شود
و رودخانه عظیم خشک می‌گردد،
لیک زندان در حصار و
در پس آن «گودال‌های کار دشوار»
و اندوه مرگبار.
شادمان برخی از نسیم تازه، برخی از شفق
لیک ما به هر جا می‌شنویم فقط زنگ نفرت‌انگیز کلید
و گام‌های سنگین سرباز ...
به سان پارسایان سحرخیز
از پایتخت اینک وحشی گذشتیم
در آن‌جا مردگان را دیدیم بی‌نفس
خورشید را فروتر و رودخانه نوا را مه‌آلود
لیک امید هم‌چنان می‌خواند از دور، دور.
حکم ... و زود اشک‌ها جاری گشت
می‌کند از همه دورش دگر،
گویا زندگی را با درد از قلب خارج کرد،
با خشونت با پشت بر زمین افکند،
می‌رود اما ... پرسه‌زن ... بی‌کس و تنها ...
کنون دوستان در بند آن سال‌های دوزخی من کجایند؟

رؤیایشان در سبیری چیست؟
چه در قرص ماه ترسیم می‌کنند؟
واپسین درود خویش را بر آنان می‌فرستم
(آخمتووا، ۲۰۰۹: ۳۶۰)

«رکوییم» به‌سان سندی است که یکی از تاریک‌ترین برهه‌های تاریخی روسیه را به نمایش می‌گذارد. برودسکی درباره «رکوییم» می‌نویسد:

تراژدی «رکوییم» در کشتار مردم نیست، بلکه در عدم درک افراد زنده از این کشتار است. درام «رکوییم» در شرح حوادث وحشتناک نیست، بلکه در این است که این وقایع تمام ذهنیت و تصور تو را ... درباره خودت دگرگون می‌کند (همان: ۳۶۷).

شاید هیچ‌کس ساده‌تر از آخمتووا نمی‌توانست، به‌عنوان شاهد این تراژدی، چنین مرثیه‌ای را بسراید؛ «گاهی زنی ساده، گاهی زنی شاعر و گاهی مریم مقدس در مقابل ماست» (همان). آن‌جا که زنی ساده است: «این زن هست بیمار/ این زن هست تنها و بی‌یار/ همسر در گور، پسر در بند/ برایم دعا کنید، دعا» (منظور از همسر، گومیلیوف شاعر است). در این قطعه، گویی شخصیت شعر از خویشتن شاعر جدا شده و خود را از بیرون می‌نگرد و دوباره در انتها با روح شاعر یکی می‌شود. آن‌جا که زنی شاعر است: «ای کاش به تو، به بذله‌گو و محبوب همه دوستان،/ به دوشیزه گنه‌کار و شاداب تسارسکویه سیلو نشان می‌داد/ چه بر سر زندگی‌ات آمد». در این قطعه، شخصیت شعر خود را مورد خطاب قرار داده است و با افسوس به گذشته خویش می‌نگرد. و آن‌جا که مادری است که رنج می‌کشد، سیمای مادر رنجیده با مریم مقدس تلاقی می‌یابد: «مریم مجدلیه ضجه زد و بر سینه کوفت/ حواری محبوب به سنگ بدل شد/ اما به آن‌جا که مادر خاموش ایستاده بود/ هیچ‌کس زهره نگریستن نداشت». در این قطعه، شخصیت شعر وسعت می‌یابد و در معنایی عام به مادری که در فراق پسر رنج می‌کشد عمومیت می‌یابد و منظومه لحنی حماسی می‌یابد. در این قطعه، تصویرپردازی‌های مذهبی از انجیل و تصلیب حضرت عیسی به نمایش گذاشته شده است. شاعر کلمه مادر را با حروف بزرگ می‌نویسد که منظور از آن حضرت مریم است. در «رکوییم» هیچ اسم خاصی به‌غیر از «مریم مجدلیه» ("Магдалина") نیامده است، حتی نام «حضرت مسیح». از «حضرت مریم» نیز به مادر یاد می‌شود. و از یک معنای کلی به‌صورت غیرمستقیم و با زبانی متناسب سخن گفته می‌شود (کارمی洛夫، ۲۰۰۱: ۱۴۴).

۴,۴ سرآغاز

در «سرآغاز»، آخمتووا عصری را که در آن می‌زیسته است به تصویر می‌کشد؛ عصری که:

در آن زمان، تنها مردگان می‌توانستند لبخند بزنند
شاداب ز آرامش خویش
و لنینگراد هم‌چون زانده‌ای
در کنار زندان‌هایش آویزان بود...
و روسیه معصوم در زیر چکمه‌های خون‌آلود
و چرخ‌های واگن‌های سیاه^۵ به‌خود می‌پیچید

تصویری که شاعر از دست‌گیری محبوب ترسیم می‌کند هنرمندانه و شورانگیز است. کارمیلوف (Кармилов) این قطعه از منظومه را مربوط به دست‌گیری همسر سوم آخمتووا، ن. پونین (Пунин)، در سال ۱۹۳۵ می‌داند که در آن زمان با تلاش‌های او آزاد شد (همان):

سپیده‌دم تو را بردند،
در پی‌ات روان شدم، گویی پیکرت را تشییع می‌کردم
کودکان در حجره‌تاریک می‌گریستند
شمع در محراب اشک می‌ریخت
سردی شمایل بر لبانت
و عرق مرگ بر پیشانی‌ات ... از یاد نمی‌رود!
و من هم‌چون همسران استرلسی
پای برج‌های کرملین ضجه خواهم زد.

(آخمتووا، ۲۰۰۹: ۳۶۲)

در این قطعه از منظومه، تصویرهای مذهبی و تمثال‌پردازی‌های کلیسایی به چشم می‌خورد که به بن‌مایه ملی در پایان قطعه پیوند می‌خورد. آخمتووا خود را به زنان استرلسی تشبیه می‌نماید؛ زنانی که همسرانشان به علت قیام علیه پتر اول (در سده هفدهم) کنار برج‌های کرملین به دار آویخته شده بودند و گویی همان اختناق حاکم در آن عصر به روسیه بازگشته است. شاعر خود از رنجی که متحمل شده است، در عجب است:

نه، این من نیستم، دیگری است که رنج می‌برد،
مرا تاب آن‌چه اتفاق افتاد نیست

بگذار ماهوت‌های سیاه بیوشانند واقعه را
بگذار فانوس‌ها را دور کنند ...

(همان: ۳۶۳)

این رنج وصف‌ناشدنی و تحمل‌ناپذیر آهنگ اصلی اکثر اشعار آخمتووا را شکل می‌دهد؛ رنجی که فقط با قدرت ایمان و دعا می‌توان آن را تاب آورد و دقیقاً به‌همین دلیل است که آخمتووا را در ادبیات روسی «زنی شگفت‌آور» و «دل‌آور» می‌نامند و اما در بقیه منظومه، هر جا که سخن از اسارت می‌رود، منظور اولین دست‌گیری فرزند ۲۶ ساله شاعر، لف گومیلیوف، در سال ۱۹۳۸ است که حکم آزادی او پس از هفده ماه صادر شد:

هفده ماه تمام فریاد زدم
و تو را به خانه فراخواندم،
خود را به پای جلاد افکندم
تو پسر من و مایه هراس من بودی.
و من اکنون سردرگم
که چه کس انسان است و چه کس حیوان،
و تا چند باید در انتظار اعدام بود.
تنها گل‌های غبارآلود بودند و
صدای زنجیر مجمر
و ردپایی که به ناکجا می‌رفت ...

(همان: ۳۶۴)

۵,۴ حکم

«حکم» قطعه مرکزی منظومه است و اوج منظومه در آن شکل می‌گیرد. قطعه‌ای که بیان‌گر کوشش اراده برای غلبه بر اندوه و رنج است و حماسه‌ای آرام و غم‌انگیز را به نمایش می‌گذارد که پیکره اصلی شعر بر آن استوار است:

و کلمه سنگی فرود آمد
بر قلبِ هنوز زنده‌ام.
پروایی نیست، چه بسا من آماده بودم
و به گونه‌ای بر آن فایق خواهم آمد.

امروز مرا کار بسیار است:
باید تمام خاطراتم را از بین ببرم،
باید قلبم را به سنگ بدل کنم،
باید دوباره زیستن را بیاموزم.
وگر نه ... خش خش داغ تابستان
به سان جشنی است پشت پنجره‌ام.
دیری است که دلم گواهی داده است
این روز درخشان را و این خانه خالی را

(همان: ۳۶۵)

۶،۴ به مرگ

سیمای مادر رنج دیده نماد تمام مادران سرزمین شاعر است که در آن زمان با چشمان
هراسان در انتظار اعدام عزیزان خود بودند؛ هراسی که قلب را به سنگ بدل می‌کند و
راه نجاتی برای آن جز مرگ نیست. در این هنگام، مرگ دیگر هولناک نیست که
چه بسا گوارا نیز خواهد بود و برای همین است که شاعر مرگ را این چنین مورد
خطاب قرار می‌دهد:

سرانجام خواهی آمد - پس چرا هم‌اکنون نه؟
انتظارت مرا بس طاقت فرساست.
چراغ‌ها را خاموش کرده‌ام و در را گشوده‌ام در انتظار تو،
این چنین ساده و شگفت‌انگیز.
به هر صورت که می‌خواهی ظاهر شو
هم‌چون تیری زهراگین فرود آی ...
یا هم‌چون قصه‌ای ساخته و پرداخته تو
و همگان را تکراری تا حد تهوع ...

(همان: ۳۶۶)

گویی جهان بیرون از او، هم‌چنان دست‌نخورده، استوار، و بکر است:

برای من چه فرق می‌کند
رودخانه یبسی هم‌چنان خواهد خروشید
و ستاره قطبی هم‌چنان خواهد درخشید

و وحشت واپسین می‌پوشاند

درخشش چشمان محبوب را

(همان: ۳۶۶)

شعر آخمتووا تنها دردنامه‌های عاشقانه زنانه نیست، بلکه دردنامه‌های انسانی است که با تمام رنج‌ها و بدبختی‌های سده بیستم زیسته است و به‌سان رمان کوتاهی است که عصری را به رشته تحریر درآورده است، چنان‌که ماندلشتام درباره اشعار او می‌نویسد: «آخمتووا تمام پیچیدگی‌های فراوان و غنای روان‌شناسی رمان سده نوزدهم روسیه را به عرصه نظم آن وارد کرد» (همان: ۱۷۵). این درد و رنج و انتظار مرگ تبدیل به جنونی می‌گردد که روح شاعر را فرامی‌گیرد و او را به وادی هذیان می‌کشاند. جنونی که باعث می‌شود حتی «آوای ملایم و دوردست آخرین کلمات تسلی‌بخش» نیز بی‌فایده باشند.

۷,۴ مؤخره

شاعر، در دو قطعه‌ای که با عنوان «مؤخره» در پایان منظومه می‌آورد، علی‌رغم تلاش‌های حکومت جهت مسخ کردن انسانیت و تبدیل انسان به موجودی بی‌هویت و سرسپرده، به یکسان‌بودن سرنوشت خود با جامعه و جدانبودن از آن اشاره می‌کند و برای تمام کسانی که همراه او در صفوف طولانی زندان در انتظاری طاقت‌فرسا ایستاده بودند دل می‌سوزاند. او یادآوری می‌کند که تنها به خود نمی‌اندیشد و هرگز آن‌ها را فراموش نخواهد کرد و صدای شعر خود را صدای آزردۀ میلیون‌ها تن از مردم کشور خود می‌داند و شعر خود را مرثیه تمام ملت تحقیرشده و سرکوب‌شده تلقی می‌کند؛ صدایی که، اگر استبداد قادر است آن را خاموش کند، توان از بین بردن اندیشه و احساس آن را ندارد:

و اگر دهان خسته مرا

که فریاد میلیون‌ها تن از ملت من است ببندد،

باشد که آن‌ها مرا به‌خاطر آورند

در آستانه روز یادبوم.

و اگر روزی در این سرزمین بخواهند

تندیس مرا بنا کنند،

شکوه‌مندانه رضا خواهم داد...

اما تنها با این شرط؛

نه در کنار دریا، آنجا که زادگاه من است
که من سالهاست از دریا دل کنده‌ام
و نه در باغ سلطنتی، روی گنده‌ای
جایی که سایه‌ای تسکین‌ناپذیر مرا می‌کاود
که تنها همین‌جا که سیصد ساعت تمام در انتظار بوده‌ام
و هیچ قفلی را بر من نگشودند ...
(آخمتووا، ۲۰۰۹: ۳۶۹-۳۷۰)

از دو مؤخره منظومه نیز آهنگی حماسی به گوش می‌رسد و شاعر از تمام کسانی که در زندان‌ها گرفتار شده‌اند یاد و آرزو می‌کند کاش می‌توانست تمامی نام‌ها را به‌خاطر بیاورد:

بار دیگر لحظه‌ی خاطره‌انگیز نزدیک می‌گردد
من می‌بینم، می‌شنوم و احساس می‌کنم شما را؛
ای کاش می‌توانستم تمامی شما را به نام فراخوانم،
لیک آنان غصب کرده‌اند فهرست نام‌ها را
و در هیچ‌کجا نمی‌توان به آن دست یافت...
همیشه و همه‌جا در یاد منند
آنان را حتی هنگام دردهای تازه فراموش نمی‌کنم ...
(همان: ۳۶۹)

در مؤخره دوم و در پایان منظومه، امتزاج احساسات شاعر با طبیعت بار عاطفی قطعه آخر را می‌افزاید و جریانی پویا و درعین حال آرام به شعر می‌بخشد. گویی شاعر خود را به جریان زندگی می‌سپارد و سرنوشت او همراه با جریان رودخانه حرکت می‌کند. تنها صدایی که شنیده می‌شود صدای مهمه کبوتران است؛ پرنده‌ای که مظهر روح پاک، پاک، مهربانی، عشق، و صلح است:

بگذار اشک‌ها هم‌چون برف‌های آب‌شده
از پلک‌های بی‌حرکت و برنزی^۶ جاری شوند
کبوتران زندان در دوردست‌ها همه‌همه کنند
و کشتی‌ها آرام بر نوا بگذرند
(همان: ۳۷۰)

آخمتووا، علی‌رغم زندگی پرمشقتی که داشت، هیچ‌گاه مأیوس نشد؛ چنان‌که می‌خاییل دودین (Дудин)، شاعر معاصر روسیه، درباره او می‌نویسد:

... در زندگی او، سختی‌ها و مصایب بسیار وجود داشت ... اما من هیچ‌گاه حتی در یکی از کتاب‌های او به یأس و نومیدی برخورد نکردم. هیچ‌گاه او را با سر خمیده ندیدم. همواره قاطع و محکم بود. واقعاً انسانی با شجاعت کامل بود. روح آزادمنش وی اجازه خم شدن در برابر تهمت‌ها، رنج‌ها، و بی‌عدالتی‌ها را به او نمی‌داد (آگناسوا، ۱۹۹۸: ۳۶۰).

در منظومه «رکوییم» سه اصل لاینفک وجود دارد: واقعیت، مذهب، و تاریخ. بی‌رنگ منظومه «رکوییم» با امتزاج درد شاعر و ملت رنج‌دیده شکل می‌گیرد. در برخی قطعه‌های منظومه نیز تصویرپردازی‌های کلیسایی و مذهبی وجود دارد که تأثیر عمیقی در خواننده می‌گذارند. پایداری، وطن، زمان، عشق، و مرگ از مضمون‌های آثار آخماتووا هستند. مقاومت و وطن در اشعار او مفهومی انتزاعی نداشتند و اشعاری که در آن‌ها شاعر به موضوع پایداری برای وطن پرداخته است از رشد و غنای چشم‌گیری برخوردارند. عشق‌ورزیدن به وطن برای شاعر امری ساده نبود، زیرا او در وطن خود ناگزیر بود رنج‌ها و ناکامی‌ها و مشقت‌های بی‌شماری را تحمل نماید. با این همه، او هرگز خود را از سرزمین و ملتش جدا نمی‌دید و معاصران خود را به ماندن و مقاومت دعوت می‌نمود.

۵. نتیجه‌گیری

همان‌طور که دیدیم، از جمله محورها و موضوعات شعر آنا آخماتووا، بیان جلوه‌های پایداری و مقاومت و عناصر آن در اشعار مربوط به وطن و جنگ همراه با احساسات زنانه است. اگرچه جلوه‌های پایداری در اشعار شاعران به تناسب جریان‌های مختلف و اندیشه‌های شاعر در هر دوره رنگی خاص به خود می‌گیرند و با تأثیری خاص همراه می‌شوند، تموج عاطفی در شعر آخماتووا چشم‌گیرترین و متمایزترین نوع شعر پایداری را در ادبیات روسیه ایجاد نموده است. آخماتووا به پشتوانه روح زنانه و لطیف خود و پیوند نزدیک خویش با حوادث دوران، ازسویی، با تلطیف واژگان و تزریق نگرش‌های لطیف و ظریف زنانه به شعر خود و، ازسویی دیگر، با تحکم و صلابت انسانی معترض به استبداد در جنگ‌های میهنی، سبکی خاص و نو را در ادبیات روسیه آفریده است. حماسه در اشعار او با حرمان، رنج، و تنهایی درهم آمیخته است؛ حماسه‌ای که بیان‌گر روح دردمند شاعر در دوران زندگی‌اش است. گویی شاعر، از یک‌سو، راوی حوادث ظالمانه عصر خویش است و با لحنی قاطع و پرصلابت از جنگ، اسارت، و اعدام می‌سراید و، ازسویی دیگر، مرثیه روزهای رنج و اضطراب را می‌گرید.

در اشعار آخمتووا، سرنوشت غم‌انگیز نسلی که انقلاب، جنگ، اعدام، و حبس را در روسیه تجربه کرده بود تجلی یافته است. عناصر مقاومت، امید، وطن‌پرستی، هویت ملی، ایمان به آزادی و پیروزی و... در بحرانی‌ترین دوره در اشعار آخمتووا دیده می‌شود؛ عناصری که در اشعار او به صورت نماد و رمز درآمده‌اند و از مشخصه‌های آثار وی گشته‌اند؛ و شاعر به وسیله آن‌ها در ترویج فرهنگ مقاومت در میان ملت خود می‌کوشید. علی‌رغم تمامی بی‌مهری‌هایی که در وطن به آخمتووا شده بود، وطن به صورت بارزترین نماد در اشعار وی درآمده است؛ گویی که عشق به وطن، هم‌چون عشق به فرزند، در روح مادرانه و زنانه آخمتووا، به صورت غریزه‌ای الهی نهفته شده بود.

پی‌نوشت

۱. این مقاله برگرفته از طرحی پژوهشی با عنوان «جلوه‌های پایداری و مقاومت در اشعار شاعران معاصر روسیه (بر اساس اشعار اولگا برگولتس، راژدستونسکی، و. سایانوف، آنا آخمتووا و...)» است که با اعتبارات معاونت محترم پژوهشی دانشگاه تهران در دست انجام است.
۲. برای نگارش این مقاله از منابع روسی و نقدها و تحلیل‌های پژوهش‌گران معاصر روس سود جسته و ترجمه اشعار و نقل قول‌ها از زبان مبدأ از مؤلفان مقاله است.
۳. ن. ای. یژوف، کمیسر کل امنیت ملی در سال ۱۹۳۷ و سازمان‌دهنده ترورهای بزرگ عمومی.
۴. لف در زبان روسی به معنای «شیر» است.
۵. منظور از «چرخ‌های سیاه»، واگن‌های مخصوص حمل و نقل زندانیان است که به آن‌ها «کلاغ‌های سیاه» هم گفته می‌شد.
۶. منظور «مجسمه پتر کبیر سوار بر اسب» است.

منابع

- آخمتووا، آنا آندریونا (۲۰۰۹). *من به زنان سخن‌گفتن آموختم*، مسکو: ا. ک. س. م. ا.
- استراخووا، ل. د. (۲۰۰۲). *آنالیز متن اصلی، مضمون تصنیف‌ها، شعر، منظومه*، مسکو: درافا.
- اسمیلیاکووا، ن. و. (۲۰۰۶). *ادبیات روسی سده بیستم*، مسکو: آرت - دیال.
- اسمیرنوا، ل. آ. (۲۰۰۱). *ادبیات روسی پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم*، مسکو: لاکوم - کنیگا.
- آگناسوا، و. و. (۱۹۹۸). *ادبیات روسی سده بیستم*، مسکو: درافا.
- اوزیگوف، س. ای. (۲۰۰۱). *فرهنگ لغت تحلیلی زبان روسی*، مسکو: آز.
- بوسلاکووا، ت. پ. (۲۰۰۱). *ادبیات روسی سده بیستم*، مسکو: ویشایا اشکلا.

راگاور، ا. س. (۲۰۰۰). *ادبیات روسی سده بیستم، سن پترزبورگ: پاریتت.*
راگاور، ا. س. (۲۰۰۸). *ادبیات روسی سده بیستم، مسکو، سن پترزبورگ: ساگا - فاروم.*
کارمی洛夫، س. ای. (۲۰۰۱). *ادبیات روسی سده ۱۹ و ۲۰، ج ۲، مسکو: دانشگاه مسکو.*

- Агеносова В.В. (1998). *Русская литература XX в.*, Москва: Дрофа.
- Ахматова А. А. (2009). *Я научила женщин говорить*, Москва: ЭКСМО
- Буслакова Т.П. (2001). *Русская литература XX век*, Москва: Высшая школа
- Кармилов С.И. (2001). *Русская литература XIX-XX вв.*, т. 2, Москва: Изд. МГУ
- Ожегов С. И. (2001). *Толковый словарь русского языка*, Москва: Азъ.
- Роговер Е.С. (2000). *Русская литература XX века*, С-Петербург: Паритет.
- Роговер Е.С. (2008). *Русская литература XX века: Учебное пособие.-2-е изд.*, дополненное и переработанное, Москва: СПб., САГА: ФОРУМ.
- Смирнова Л.А. *Русская литература конца XIX-начала XX века* (2001). Учебник для студентов университетов и педагогических институтов, Москва: ЛАКОМ-КНИГА.
- Смолякова Н. В. (2006). *Русская литература XX век*, Москва: Арт-диал.
- Страхова Л. Д., А.А. Ахматова (2002). *Стихотворения. Поэма: Анализ текста. Основное содержание*, Сочинения, Москва: Дрофа.